

نقش راویان در تدوین حماسه ملی

دکتر آرش امرایی

استادیار گروه علوم پایه و دروس عمومی دانشگاه علوم و فنون دریایی خرمشهر

چکیده

در خصوص منابع فردوسی در تدوین شاهنامه، بین محققان و ادیبان شناسان بحث‌های دامنه‌داری صورت گرفته‌است. فردوسی پیش از آغاز سرایش شاهنامه، در بین حجم گسترده‌ای از منابع، دست به گزینش زده و برخی از آنها را که به درست بودنشان ایمان داشته‌است، انتخاب نموده و در تدوین اثر گران سنگ خود از آنها بهره برده‌است. بخش قابل توجهی از این منابع، منابع شفاهی بودند؛ راویانی که نسل به نسل روایات حماسی و داستان خویشتکاری پهلوانان و قهرمانان ایرانی را در سینه‌ی خود حفظ کرده‌بودند. بی گمان فردوسی نمی‌توانست نسبت به روایات موجود و مشهوری که توسط همین راویان در بین مردم منتشر شده‌بودند بی توجه باشد. از این روی در این مقاله به بررسی امکان حضور راویان در منابع مورد استفاده فردوسی می‌پردازیم و می‌کوشیم روشن کنیم فردوسی تا چه میزانی از این روایات بهره برده‌است.

سر آغاز

از آغازین روزهای حیات ایرانیان در راه تثبیت قومیت، خویشتکاری‌های صورت می‌گرفت که داستان این خویشتکاریهای در بین قوم ایرانی زبان به زبان و سینه به سینه نقل می‌شد و همین پایه گذار حماسه ملی ایران شد. داستان از خودگذشتگی قهرمانان و پهلوانانی که برای بدست آوردن استقلال و حفظ قومیت از هیچ کوششی فروگذار نکردند. این داستانها ابتدا به صورت گسترده در بین عموم مردم نقل می‌شدند؛ اما کم کم نقل این داستانها کار یک گروه خاص از مردم شد. گروهی از طبقه‌ی تقریباً مرفه و مورد احترام جامعه (موبدان و دهقانان) که بعدها بر آنان نام راوی و روایتگر نهادند. اینان داستانها را از گذشتگان خود شنیده و به خاطر خود می‌سپردند و برای دیگران نقل می‌کردند و با این کار خود، موجب ادامه حیات این داستانها می‌شدند. با از بین رفتن این نسل از راویان گروه دیگری جای اینان را می‌گرفتند؛ به این صورت داستانها نسل به نسل زنده می‌ماندند. مردم هر عصر این روایات شفاهی را به عنوان بخشی از فرهنگ خود به نسل بعد منتقل می‌کردند.

راویان در دوره‌های مختلف تاریخی ایران، شرایط و موقعیت‌های مختلفی داشته‌اند. «در روزگار اشکانیان گروهی از اینان به عنوان «گوسان» شناخته می‌شدند و خنیاگران و سرود خوانان آن زمان به شمار می‌رفتند.» (دوستخواه ۱۳۸۴: ۸۱) همین نکته مبین این است که راویان در دوره‌های مختلف تاریخ خود کارکردهایی دیگری نیز داشته‌اند و تنها به نقل داستانها نمی‌پرداختند. گوسانها در زمان ساسانیان نیز به حیات خود ادامه دادند. این راویان بعدها به عنوان یکی از منابع مهم و قابل اعتنا در تدوین حماسه‌ها و از جمله حماسه ملی ایران مورد استفاده قرار گرفتند. مولفان حماسه‌ها از آگاهی این افراد استفاده کرده، داستانهایی

که از گذشتگان خود به ارث برده بودند را به کمک آنان به قید کتابت در می‌آوردند. تقریباً در همه‌ی حماسه‌ها ی شناخته شده زبان فارسی، سنت شفاهی و بهره بردن از روایاتی که جز در سینه‌ی راویان در جای دیگر یافت نمی‌شد، به عنوان یک منبع مهم مورد استفاده قرار گرفته است. ما در این پژوهش به بررسی نقش این منابع شفاهی در حماسه ملی می‌پردازیم.

روایت و راوی

پیش از شروع بحث لازم است نکته‌ای را یاد آور شویم و آن این که راوی و شیوه‌ی روایتی که در این مقاله در خصوص آن بحث خواهیم کرد، با آنچه امروز به عنوان راوی (زاویه دید) در داستانها می‌شناسیم، متفاوت است. امروزه راوی همان دیدگاهی است که داستان نویس از آن زاویه، به داستان می‌نگرد و از آن زاویه داستان را بیان می‌کند. در واقع راوی امروز در مقایسه با راوی گذشته که مورد بحث ماست، شخصیتی غیر فعال و تقریباً خنثی است اما راوی ما شخصیتی انسانی است که با بهره گرفتن از عناصر انسانی توان دخل و تصرف در داستان را دارد و می‌تواند داستان را بدون آنکه ما بدانیم مطابق میل خود به هر جهتی که دوست دارد متمایل کند.

روایت ارتباطی است بین راوی و متن از یک سو و مخاطب از سوی دیگر. در واقع روایت شکلی است از بیان مطلب که در آن نقش اساسی و اصلی را راوی بازی می‌کند. همانگونه که در نوشتن (چه شعروچه نثر) هرنویسنده، شیوه‌ی خاص خود را دارد - که امروزه آن شیوه را سبک آن نویسنده و شاعر می‌گویند- روایت نیز این گونه است؛ یعنی راویان مختلف مطلب واحدی را به گونه‌ای مجزا و متفاوت روایت می‌کرده‌اند. از آنجائیکه داستانهایی که راویان گذشته روایت می‌کرده‌اند، عمدتاً صورت مکتوب نداشته، از طرف دیگر روایت این راویان نیز ثبت و ضبط نمی‌شد، اختلاف در روایت یک داستان گاهی بسیار زیاد می‌شد. یعنی گاه از یک داستان روایت‌های فراوانی وجود دارد که از جهاتی با هم متفاوت هستند.

پیش از آن که گذشتگان داستانها، حکایات و حتی تاریخ را بر روی الواحی ویا در کتبی به قید آورند، راویان آنها را به خاطر می‌سپردند و با این شیوه موجب باقیماندن این روایات در بین مردم می‌شد. این شیوه ادامه یافت و به تناسب موقعیت این داستانها گاه در جشن‌ها و مراسم‌ها بازگو می‌شدند. و این همان کاری است که راویان انجام می‌دادند. کار راویان در طول تاریخ ادامه یافت و حتی پس از آن که نوشتن این روایات بر الواح سنگی و گلی ویا در کتابها آغاز شد، راویان هم عرض الواح و کتب، روایات حماسی، اساطیری، تاریخی و... را در خاطر خود نگه می‌داشتند. این افراد که آنها را نقالان، راویان، داستان‌گزاران و... می‌گفتند، مردم را با اشعار و داستانهای خود مشغول می‌کردند، از این طریق علاوه بر سرگرم نمودن مردم، داستانها را حفظ و به نسل‌های بعد منتقل می‌کردند. عواملی چند از جمله اینکه تعداد افرادی که می‌توانستند از منابع مکتوب بهره ببرند بسیار کم تر از آنانی بود که از منابع شفاهی بهره می‌بردند، وارد کردن احساسات به روایات، بیان روایات در شرایط خاص به همراه عکس‌العملهای شنوندگان و... موجب شد که اقبال عمومی به شیوه کار راویان قابل توجه باشد. و همین امر موجب باقیماندن این روایات از گذشته تا به امروز

شده است. پس از اشکانیان وزمانی که ساسانیان به دلیل تسامحات دینی اشکانیان سعی در نابودی همه ی نشانه ها و آثار را داشتند، این شیوه روایتگران از بین نرفت و در دوره ساسانیان به حیات خود ادامه داد. بعد از ساسانیان نیز در زمان اسلام گوسانان کار خود را ادامه می دادند تا یکی از منابع تدوین حماسه های ملی شدند. یکی از مهم ترین دلیل بقای راویان و ادامه ی حیات آنها - به رغم همه ی خصومت ساسانیان با اشکانیان و تلاش برای نابودی آثار باقیمانده از آنها - نفوذ این شیوه در بین مردم و خوگر بودن عامه ی مردم با آن بود. خانم دیویدسن با تایید مطالب بالا معتقد است انتقال و پایداری اساطیر از گذشته های دور تنها از همین شیوه ی گوسانان (راویان) ممکن شده است. (دیویدسن ۱۳۷۸: ۸۷-۶۷)

صرف نظر از بررسی علمی این مطلب، همین نکته بیان کننده کار مهم و جایگاه ارزشمند راویان در حفظ و استمرار اساطیر و حماسه ها است.

آرتور کریستن سن نیز ضمن بیان این نکته معتقد است خنیاگران همان بازماندگان گوسانان بودند. این خنیاگران ضمن بیان داستانهای با موسیقی برای مخاطبان خود، گاه داستانهای کهن و اساطیری و حماسی را نیز برای مخاطبان خود می خواندند و دلیل آن نیز برخی الحان موسیقی است که به نام این داستانها نامگذاری شده اند از جمله سیاوشان، کین سیاوش و... (کریستنسن ۱۳۶۶: ۳۶)

هر متن روایی برای روایت نیاز به رابط و واسطه ای دارد که بیان شود و آن رابط کسی جز راوی نیست. راوی به عنوان یک عامل انسانی، خواسته یا ناخواسته دیدگاههای خود را به روایت وارد می کند. همین ورود دیدگاههای شخصی به روایت موجب تمایز انواع روای و شیوه های روایتگری می شود. (در این مورد در جای مناسب خود در همین مقاله بیشتر صحبت خواهیم کرد)

با بیان این مقدمات می توان به این نتیجه رسید که در هنگام جمع آوری و تدوین روایت حماسی و ملی اصلی ترین منبع باید همین راویانی باشند که برخی از آنها داستانهای بیشماری را در خاطر خود دارند. آفرینندگان حماسه ها هر کدام به شیوه ای از این راویان و روایات آنها استفاده کردند. در اینجا لازم است بحثی کوتاه در مورد منابع فردوسی داشته باشیم و به این سوال پاسخ دهیم که آیا فردوسی در تدوین شاهنامه از منابع شفاهی نیز بهره برده است یا خیر؟

منابع فردوسی

مساله منابع فردوسی و چگونگی استفاده کردن او از این منابع یکی از مباحث دامنه داری است که به رغم تحقیقات پرشماری که در این مورد صورت گرفته است، اما به نظر می رسد هنوز بین همه ی محققان این حوزه اجماعی صورت نگرفته و نظرها و نتیجه پژوهشها مختلف و گاه با هم کاملا متفاوت است. شاید به همین دلیل است که استاد زرین کوب محققان را از ورود به این حوزه باز داشته است.^۱ به هر حال برای روشن شدن بحث، لازم است در این مورد مطالبی عنوان شود.

^۱. برای آگاهی بیشتر رک نامور نامه، ص ۵۵.

خلاصه مباحث و نظریات علمی ارائه شده^۱ در مورد منابع فردوسی این گونه است که عده ای معتقدند منابع فردوسی صرفاً مکتوب بوده و این منبع مکتوب جز شاهنامه ابومنصوری، هیچ اثر دیگری نمی‌تواند باشد. از جمله این افراد می‌توان «نلدکه» و استاد صفا را نام برد. استاد صفا ضمن بحث کاملی در خصوص منابع شاهنامه به این خلاصه می‌آید که فردوسی به منابع اصلی (که صفا منابع مکتوب بوده و اصلی‌ترین آنها شاهنامه ابومنصوری است) پایبند بوده و از متابعت منابع مکتوب قدمی آنسوی تر نمی‌نهد به همین دلیل بارها به کتابهای مورد استفاده خود اشاره می‌کند و مطابقت این منابع را با اشعار خود تأکید می‌کند. (صفا ۱۳۸۷: ۱۹۵). در این مورد ذکر این نکته لازم است که استاد صفا در هنگامی که در خصوص روش کار دقیقی صحبت می‌کند، به نقد ابیات باقیمانده از دقیقی می‌پردازد و معتقد است که یکی از دلایل سستی و کم‌بهای ابیات دقیقی پیروی از منابع است و همین پیروی از منابع موجب شده، به اصطلاح دست دقیقی بسته باشد و اجبار پیروی از منابع موجب سستی اشعار او شده است. همچنین ادامه می‌دهند «دقیقی هیچ‌گونه دخالتی را در متن روا نمی‌دانست و علی‌الظاهر عبارات و جمل را بی آن که چندان زیاده و نقصانی در آنها بکار برد نقل می‌نمود.» (صفا ۱۳۸۷: ۱۶۷) در چند سطر بعد این گونه ادامه می‌دهند: «در برخی از قسمت‌های گشتاسب نامه پیروی دقیقی از متن منثور چنان مشهود است که با نقل آن به نثر می‌توان امیدوار بود قسمتی از شاهنامه ابومنصوری زنده شده است و همین دقت و خشکی دقیقی در نقل الفاظ از نثر به نظم بدون استفاده از حقوقی که شاعر در این گونه موارد دارد باعث شده است که کلام وی تا درجه ای سست جلوه کند.» (صفا ۱۳۸۷: ۱۶۸) با بیان این نکات از نظر استاد صفا می‌توان این گونه نتیجه گرفت که استاد می‌فرماید پیروی فردوسی از منابع موجب ارزش کار او شده است اما در خصوص دقیقی پیروی از منابع را مورد سستی کلام اومی دانند. حال صرف نظر از این تفاوت دیدگاه این سوال پیش می‌آید که اگر فردوسی تا این اندازه به منابع خود پایبند بوده است پس چرا داستان آرش کمانگیر که در مقدمه‌ی بازمانده از شاهنامه ابومنصوری به آن اشاره شده است در شاهنامه ذکر نشده است؟

در مقابل این دیدگاه برخی پژوهشگران معتقدند منابع فردوسی صرفاً شفاهی بوده است و هیچگاه از منابع مکتوبی استفاده نکرده است و آنجا که خود به صراحت می‌گوید این داستان را از فلان منبع خواندم در واقع نخوانده است بلکه شنیده است. (دیویدسن ۱۳۷۸: ۸۷-۶۷)

اگر بخواهیم منصفانه و با دیدی علمی به این نظریات بنگریم و آنها را نقد کنیم باید با رعایت احترام برای همه‌ی پژوهشگران یاد شده گفت هر دو گروه از واقعیت کلام فردوسی به دور بوده‌اند. فردوسی یقیناً از

^۱ . ناگفته پیداست که به دلایل فراوان که در اینجا مجال بحث در مورد آنها نیست در حوزه شاهنامه پژوهی افرادی وارد شده‌اند که شاید در این مورد اطلاعات علمی و کافی ندارند و تنها به واسطه علاقه به فردوسی و شاهنامه و حس وطن پرستی، وارد این حوزه شده‌اند و نظریات عمده غیر علمی بیان کرده‌اند که بیش از آن که علمی باشد از احساسات سرچشمه می‌گیرند. به همین خاطر تنها به نظریات محققان دانشگاهی می‌پردازیم و نظرات غیر علمی را در این بحث داخل نمی‌کنیم

منابع شفاهی بهره برده است همانگونه که از منابع مکتوب و از جمله شاهنامه ابومنصوری بهره برده است. محققان زیادی بر این باورند که فردوسی از منابع مکتوب و شفاهی در عرض هم استفاده کرده است.^۱ بنا بر آنچه گفته شد فردوسی یقیناً تعدد منابع داشته است و از منابع متعدد مکتوب و شفاهی بهره برده است. حال که به این نکته رسیدیم ما با منابع مکتوب چندان کاری نداریم و تنها به منابع شفاهی که قاعدتاً راویان هستند می پردازیم.

منابع شفاهی فردوسی

سخن سرای طوس خود گاهی به شفاهی بودن منبع داستانی اشاره می کند. از جمله در ابتدای داستان کیومرث به شفاهی بودن منبع داستان اشاره می کند و متذکرمی شود این داستان سینه به سینه از پدر به پسر رسیده تا اینکه او از آن در شاهنامه خود بهره برده است. آنجا که می گوید:

سخنگوی دهقان چه گوید نخست	که نام بزرگی به گیتی که جست
که بود آنکه دیهیم بر سر نهاد	نداراد کس آن روزگاران به یاد
مگر کز پدر یاد دارد پسر	بگوید ترا یک به یک در به در

(ج ۱ ص ۲۸)

علاوه بر این فردوسی در جای جای شاهنامه به راویانی چون شاهوی، ماخ، شادان برزین و... اشاره می کند. این راویان همان هایی هستند که به دستور ابومنصورالمعمری مامور جمع آوری روایات حماسی شدند (ریاحی ۱۳۸۷: ۵۹). محققان و شاهنامه پژوهان متفق القولند که اگر فردوسی از این راویان نام می برد با واسطه ی شاهنامه ابومنصوری است. یعنی روایات آنها را به نام خود آنها از شاهنامه ابومنصوری گرفته است. حال اگر اینگونه باشد پس این راویان که منبع روایات شفاهی فردوسی هستند چه کسانی می توانند باشند؟ با بررسی تاریخ جمع آوری شاهنامه ابومنصوری و تاریخ هایی محقق الوقوع زندگی فردوسی می توان گفت که در زمان جمع آوری و تدوین شاهنامه ابومنصوری فردوسی جوانی بوده است که به نظم داستانهای پراکنده ای مشغول بوده است. با توجه به قرابت تاریخی و هم زمانی فردوسی با راویان نام برده بسیار بعید به نظر می رسد که فردوسی خود راویان را رها کرده و به متنی که از قول آنها نوشته شده است اکتفا کرده باشد. از اینها گذشته فردوسی خود از دهقانان بوده و گروهی از راویان داستانهای ملی دهقان انبوه اند پس دور از ذهن نیست که خود فردوسی را هم از راویان شاهنامه به حساب بیاوریم.

لزوم بهره گیری از منابع شفاهی برای همه ی محققان این حوزه اثبات شده است. در واقع «حماسه پژوهان جهان بر آنند که پایه های هیچ حماسه ای نمیتواند یکسره بر پشتوانه های نوشتاری و مجموعه های

^۱. برای نمونه می توان به نظرات خالقی مطلق در مقاله ای با نام پیرامون منابع فردوسی (۱۳۷۷)، محمد امین ریاحی در اثری با نام آن هنر فردوسی که ناگفته و ناشناخته ماند (۱۳۷۹) ص ۵۷، آرتور کریستنسن، کیانیان (۱۳۶۸) ص ۱۷۱ و همچنین منوچهر مرتضوی، فردوسی و شاهنامه (۱۳۷۲) ص ۹ مراجعه شود

فراهم آورده ی فرهیختگان و نخبگان استوار باشد. و حماسه سرایان سرآمد و کامیاب آناند که افزونبر داشتن چنان پشتوانه‌هایی، از سرچشمه‌های پویای روایت‌گری مردمی نیز سیراب می‌شوند. « (دوستخواه ۱۳۸۴ : ۸۲)

با توجه به آنچه در مورد منابع شفاهی شاهنامه گفته شد به یقین می‌توان گفت که راویان نامبرده از جمله کسانی بوده‌اند که فردوسی را در نظم شاهنامه و دسترسی به روایات یاری رسانده‌اند.

نقش راویان پس از تدوین شاهنامه

پس از زحمت سی یا سی و چند ساله فردوسی در بهره‌بردن از منابع مختلف شاهنامه تدوین شد و به صورت مکتوب در آمد. روایت راویان و نقلی آنها پس از تدوین شاهنامه متوقف نشد بلکه با بدست دادن منبع عظیمی از داستانهای حماسی و ملی نقلی و روایت داستان برای عموم مردم رونق و رواج یافت. عامل اصلی این امر راویانی بودند که در کنار خدمت بزرگی که به شاهنامه و شناساندن آن به مردم کردند، ناخواسته بر پیکر شاهنامه زخمهایی زدند که مجال بحث شاهنامه پژوهان شده است.

اکنون که به مقابله و تصحیح دیوانهای شعرا می‌پردازیم به اختلاف نسخه‌ها در ضبط اشعار مواجه می‌شویم این امر خود عواملی دارد که ما در اینجا به آن نمی‌پردازیم اما در کنار همه ی این عوامل که برای شاهنامه فردوسی همانند دیگر دیوانها وجود داشت، عوامل دیگری بر آن علاوه شد که به رغم تعداد قابل توجه نسخه‌های خطی اما هنوز پس از سالیان دراز نسخه‌ای که مورد تایید همه ی شاهنامه پژوهان باشد تهیه نشده است. مهمترین عامل راویان و نقلان و مردم دوستدار شاهنامه بودند.

مردم که عاشق و دوستدار شاهنامه بودند در جلسات نقلی و روایت داستانهای شاهنامه حاضر می‌شدند. راوی داستانها را نقل می‌کرد؛ در هنگام روایت گاه بخشی از داستان از خاطر راوی می‌رفت، عوامل احساسی و عاطفی را داخل می‌کرد و گاه به خاطر خوش آمد برخی بزرگان و حاکمان بخش‌هایی از داستانها را تغییر می‌دادند. برخی از مردم حاضر در جلسات داستانها را یادداشت می‌کردند و به این شکل اختلاف فراوانی در نسخه‌های مختلف شاهنامه ایجاد می‌شد. یعنی خبط و خطاهای راویان به عنوان اصل داستان ثبت و ضبط می‌شد.

اگر نقلی را ادامه ی همان راویان و گوسانها بدانیم (که این گونه نیز هست) با بررسی نقلی در ایران و حتی پس از تدوین شاهنامه به عنوان یک متن غیر قابل تغییر در رفتارها و داستانها به خواست خود و حاضران دست برده و گاه در مجالس نقلی مانند داستان جنگ رستم و سهراب، نتیجه ی داستان را خود تغییر داده و سهراب بر خلاف متن شاهنامه به دست رستم کشته نمی‌شود و گاه نیز برای (به زعم خودشان) تبریته ی رستم از ننگ کشتن این پهلوان جوان دست به توجیه می‌زنند. (آیدنلو ۱۳۸۸ : ۴۲)

نقش راویان در تدوین حماسه ملی

راویان در طول حیات خود، روایات ملی را روایت می‌کردند و آنها را به نسلهای بعد منتقل می‌کردند و به این طریق موجب حفظ آنها می‌شدند. «کار و کوشش این گروه، جدا و هم سو با تلاش فراهم آورندگان

و نگارندگان روایت های تاریخی و داستانی ، از جمله سرچشمه و پشتوانه مهم پیوند یابی و شکل گیری و تدوین گام به گام حماسه ملی بوده است.» (دوستخواه ۱۳۸۴ : ۸۲)

همانگونه که می دانیم فردوسی پس از نظم شاهنامه ابومنصوری در سال ۳۸۴ در پایان داستان یزدگرد این تاریخ را برای اتمام شاهنامه ذکر می کند . بیش از آن هرچه به شاهنامه اضافه شده است همه از منابع دیگر بوده است (آیدنلو ۱۳۸۳ : ۹۲) و یکی از مهمترین منابع روایات شفاهی بوده است با این تفاسیر اگر روایت شفاهی و در نتیجه راویان نبودند شاهنامه به این تفصیل نبود و بسیاری از داستانهای موجود در شاهنامه امروز در آن وجود نداشتند و نتیجتاً از بین رفته بوند . بنابر این در حفظ این روایات ، مهمترین کار را راویان انجام داده اند . نکته قابل ذکر دیگر اینکه اساساً اگر نبودند این راویانی که روایات ملی را حفظ می کردند زمینه ای هم برای تهیه خدای نامک ها و بعد از آنها شاهنامه های دیگر ایجاد نمی شد . «بی گمان این روایات شفاهی یا روایات مکتوب است که به تدریج زمینه ی تدوین «خداینامه ها» را در عصر ساسانی و سپس «شاهنامه» های مثنوی و منظوم را در قرون اولیه اسلامی فراهم کرده است.» (رزمجو ۱۳۸۸ ج ۱ ص ۷۲) اما این راویان درکنار خدمت بزرگی که در حفظ روایات ملی انجام دادند خواسته یا ناخواسته موجب ایجاد مسائلی شدند که به بخشی از آنها اشاره خواهیم کرد .

با توجه به آنچه ذکر شد ، وقتی که پس از تدوین و مکتوب شدن شاهنامه این گونه در داستانهای آن دست می رود و کم و زیاد می شود هنگامی که این داستانها تنها صورت شفاهی داشتند مشخص است که راویان تا چه میزانی در داستانها و روایت موثر بودند .

همانطوری که می دانیم شاهنامه ابومنصوری به عنوان یکی از منابع فردوسی از جمع آوری روایت شفاهی در بین مردم شکل گرفته است ؛ یعنی شاهنامه ابومنصوری به دست منصور معموری از صورت شفاهی ، شکل مدون و ثبت شده به خود گرفته است بنابر این شاهنامه فردوسی ادامه ی یک سنت شفاهی است که در برهه ای از زمان صورت نوشتاری به خود گرفته است .

الگا دیودسن معتقد است که یکی از مهمترین دلایل باقیماندن و نفوذ شاهنامه در بین ایرانیان همین ادامه سنت شفاهی بودن آن است که فردوسی آن را از پیشینیان خود به ارث برده است . (دیویدسن ۱۳۷۸ : ۴۰) . اگر بپذیریم که شاهنامه ادامه یک سنت شفاهی است ، آنگاه باید تغییرات و افزایش و کاهش های ناشی از نقالی را نیز در هنگام اجرای نقالی در هر اجرا انتظار داشته باشیم. پس در طول تاریخ حیات خود پیوسته در آن تغییراتی ایجاد می شده است اما پایداری آن بر اساس سنت شفاهی موجب پایداری و دوام آن شده است . «می توان گفت دوام شاهنامه بیش از آنکه مدیون مکتوب شدن این سروده باشد ، حاصل استقبال عمومی ملت ایران است از مکتوب شدن این سروده و تایید ملت ایران در طی قرون فقط در صورتی ممکن بوده است که شاهنامه مبتنی بر سنت باشد یعنی هماهنگ با قواعد اجرای نقالی» (دیویدسن ۱۳۷۸ : ۸۱)

نظام طبقاتی حاکم به آن دوران ایران نیز می‌تواند یکی از دلایل اقبلا عمومی به کار راویان باشد. در دورانی که نظام حاکم بر ایران نظام طبقاتی بود و مردم توانایی خواندن و نوشتن نداشتند، « این راویان و سرود خوانان وقصه گوینان، کارگزاران عمده و نقش ورزان اصلی در نگاهداری و انتقال سنت های دیرینه بوده و با پذیره ی گسترده ی توده های مردم دوستدار حماسه روبرومی شده اند.» (دوستخواه ۱۳۸۴: ۸۲) همین اقبال عمومی موجب شد که رونق کار راویان بیش از پیش شود و اینان نیز برای جلب توجه و عنایت بیشتر مردم به کار آنها بعضا برای خوش آمد مخاطبانشان در اصل داستانها دست می بردند. و همین راویان واسطه ی آگاهی توده ی مردم از این حکایات و روایات ملی می شدند. تعدد راویان و نقلان موجب اختلاف روایت و به تبع آن اختلاف در داستانها و حکایات شده است. مقارن نظم شاهنامه راویان داستانهایی را برای فردوسی می گفتند که از آن روایت اصلی تنها چهارچوبی باقیمانده بود و مابقی داستان مطابق خواست راوی بیان می شد. خانم دیویدسن در این خصوص دست به یک پژوهش میدانی زده است. ایشان شخصی را به نام «سلیمان مکیح» از راویان و خنیاگران اسلاو جنوبی ملاقات می کند. او از آن دسته راویان و خنیاگرانی است که در اسلاو جنوبی داستانها و روایت گذشته را برای مردم روایت می کردند. (نقشی مطابق با راویان و نقلان ایران) این پژوهشگر آمریکایی به این شخص می گوید اگر من داستانی را برای شما بگویم آیا می توانید آن را برای من بازگو کنید؟ شخص مذکور مدعی می شود این کار را انجام می دهد و داستان را بدون کوچک ترین تغییری برای او نقلی می کند. البته باید یک روز به او فرصت بدهد. با اصرار دلیل اینکه برای بیان داستان یک روز وقت می خواهد را این گونه می گوید: «باید در وجود انسان جا بیفتد، باید در باره اش فکر کند... چگونگی اجرای آن، بعد کم کم در وجودش جا می افتد به طوری که هیچ چیز را ناگفته نمی گذارد» جالب این جاست که فردای آن روز شخص مذکور، داستان را به همان صورتی که خود می خواست بیان می کند و با این که مدعی است بدون کم و زیاد داستان را روایت کرده است، اما تقریبا آنچه او روایت می کند، شباهت کمی به آنچه که برای او گفته شده بود داشت؛ علاوه بر این پژوهشگر مذکور با بررسی روایت راویان مختلف از یک داستان به این نتیجه می رسد که هیچ دوروایتی در این روایت های مختلف از یک داستان مانند هم نبودند. از این جالب تر این که وقتی یک راوی داستانی را روایت می کند، با روایت دوباره آن چیزی کاملا متفاوت با آنچه خود پیشتر روایت کرده است، روایت می کند. (دیویدسن ۱۳۷۸: ۷۰)

حال با توجه به آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که عامل انسانی (راوی) در تفاوت روایات مهم ترین نقش را دارد. این عامل انسانی در محورهای مختلفی می تواند در این روایت موثر باشد که در ذیل به آن می پردازیم.

حافظه انسان: در گذشته وسایل نوشتاری یا وجود نداشت و یا به آسانی در دسترس عامه مردم نبود؛ این موجب می شود تا حافظه نقش کتابت و ثبت داستانها، روایات، تاریخ و... را بپذیرد. یعنی راویان تنها به حافظه خود متکی بودند. روایات را به ذهن خود می سپردند و باز از روی آنچه به ذهن سپرده بودند آن را

برای دیگران باز می گفتند . پیداست که با این همه وسعت روایات و داستانهای اساطیری و حماسی حافظه انسان هرچند هم قوی باشد باز در مواردی بخشی از روایت از خاطر انسان حذف می شود . اینجاست که راوی خود هر طوری که صلاح بداند ادامه داستان را اصلاح می کند و برای مخاطب خود بیان می کند .

علاقه و تنفر : گاهی راوی نسبت به یک بخش از داستان علاقه ی خاص دارد یعنی نسبت به پهلوانی ، یک شخصیت اساطیری ، پادشاهی ویا هر چیز یا کس دیگر وابستگی روحی دارد . درچنین مواقعی ممکن است راوی اصل روایت را به نظر خود مناسب آن بخش از داستان نداند و روایت را به آن صورت که خود صلاح می داند تغییر بدهد . این نکته در مورد تنفر از یک بخش نیز صادق است . راوی که دل در گروه ایران دارد هرگاه کسی را می بیند که کاری بر خلاف مصالحی که راوی می پسندد انجام می دهد ، باز آن گونه که خود می خواهد در مورد او داستان را ادامه می دهد .

حس قومیتی و وابستگی به منطقه : همانطوری که می دانیم راویان در مناطق مختلف ایران پراکنده بودند . موبدان و دهقانانی که در نقش راوی ظاهر می شدند در همه جای ایران حضورداشتند و قطعاً مربوط به یک منطقه خاص نبودند . به همین خاطر است که فردوسی می گوید :

یکی پهلوان بود دهقان نژاد دلیر و بزرگ و خردمند و راد
ز هر کشوری موبدی سالخورده بیاورد کاین نامه را یاد کرد

(ج ۱ ، ص ۲۱ ، ب ۱۲۹-۱۲۸)

وچهار تن موبد سالخورده به نامهای «ماخ» از هرات ، «یزدان داد» از سیستان ، «ماهوی» از نیشابور و «شادان برزین» از طوس روایات را باز می گویند. (ریاحی ۱۳۸۷ : ۵۹) علاوه بر این می دانیم که در حماسه ها مکان و زمان مبهم است . این راویان هر کدام مکانها را به نفع مکان محل اقامت خود مصادره ی به مطلوب می کنند و مکان اتفاق داستانها را در مکانهایی که خود می خواهند بیان می کنند . آنچه در مورد دخالت راویان در روایت های خود گفته شد موجب تاثیر در حماسه ملی ایران یعنی شاهنامه فردوسی شده است . حال به بررسی این نکته می پردازیم .

ایرادهای تاریخی : یکی از مهمترین ودر عین حال موثر ترین ، تاثیرات راویان در شاهنامه مشکلات تاریخی است . راویان که داستانها را از گذشته در خاطر داشتند ، و هدفشان تنها حفظ آنها و سرگرم کردن مردم بود ، علاوه بر این عمدتاً افرادی کم سواد بودند ، گاه تغییراتی که در روایات ایجاد می کردند که خود متوجه ایراد و اشکال آن نمی شدند ؛ از طرف دیگر چون دیگر راویان از این تغییرات ایجاد شده آگاهی نداشتند و روایت را آن گونه که در خاطر خود داشتند روایت می کردند ، موجب مشکلات عمده ای می شد از آن جمله مشکلات تاریخی که یک مورد آن در پی می آید .

پس از مرگ سیاوش ، رستم به خونخواهی او به توران لشکر می کشد و تورانیان را شکست می دهد و خود ، هفت سال بر توران حکم می راند . مقارن همین زمان فرزند سیاوش به نام کیخسرو تحت حکومت

افراسیاب بزرگ می‌شود. یعنی در بخشی از داستان حاکم توران رستم است و در بخش دیگر فرزند سیاوش تحت سرپرستی و در حکومت افراسیابی که باید حکومتش سرنگون شده باشد بزرگ می‌شود.

در اینجا به روشنی می‌توان به تاثیر راویان در داستان آگاهی یافت. یعنی از دلایل ورود ناراستی‌ها در داستانهای شاهنامه جز راویان و تعدد روایاتی که بعضاً با هم هماهنگ نیستند چیز دیگری نیست.

ایرادهای جغرافیایی: خوانندگان ذهن‌آشنای به شاهنامه می‌دانند که در بخش‌های مختلف شاهنامه ایرادهای وجود دارد که در بادی امر نشان می‌دهد فردوسی در ذکر مکانهای جغرافیایی چندان دقت و توجهی نداشته است و یا به فرض دیگر با این مکانها آشنایی ندارد و همین موجب ورود مشکلاتی از این دست شده است.

اما اگر کمی دقیق‌تر به موضوع بنگریم حقیقت چیز دیگری است. پیش از این ذکر شد که راویان از مناطق مختلف بوده‌اند. این افراد به هر دلیلی مکانهایی که در روایات داستانها در آن مکانها اتفاق افتاده را تغییر داده و به نفع منطقه خود آنها را تغییر داده‌اند. عامل دیگر نیز دور از ذهن نیست که راوی برای ملموس‌تر کردن داستانها، از مکانهایی که به ذهن مخاطبان آشنا تر است استفاده کرده است. این گونه، تاثیر راویان در داستانهای ثبت شده توسط فردوسی موجب شده تا خوانندگان امروزی شاهنامه انگشت اتهام را به سوی فردوسی نشانه روند در حالی که مشکل از کسانی دیگر است به نام راویان.

تکرارهای شاهنامه: بحث تکرارهای شاهنامه جنبه‌های مختلفی دارد. گاهی اوقات بی‌توجهی، مصرعی و یا بخش از یک بیت در جاهای مختلفی از شاهنامه تکرار می‌شود و گاهی اوقات بخشی از یک داستان به شکلی دیگر در داستانی دیگر تکرار می‌شوند. مورد بحث ما بخش اخیر است یعنی تکرار قسمتهای از داستانها در شاهنامه.

تکرارهای مختلفی که در شاهنامه وجود دارد به یقین بخشی از تاثیرات راویان بر شاهنامه است. چنانچه فردوسی در این داستانها یک منبع مکتوب می‌داشت یقیناً به این اشتباهات در شاهنامه خود راه نمی‌داد. «در شاهنامه به بعضی مسائل بر می‌خوریم که لا محاله باید نتیجه‌ی دسن بدست‌گشتن داستانها در قرون متوالی و میان روایت متعدد باشد، از آن جمله است تکرار حوادث یک داستان به شکل تازه‌ای در داستان دیگر (مانند تقلید قسمتی از هفتخان اسفندیار از هفتخان رستم و بالعکس) و انتساب تمام اعمال و وقایع یک دوره‌ی ممتد به یک پهلوان و یک شخص - دراز کردن عمرها بصورت کاملاً اساطیری و داستانی که لازمه‌ی روایات بسیار کهن است که دست‌بدست‌گشته و مطالب تازه‌ای بر آنها افزوده شده است.» (صفا ۱۳۸۷: ۱۹۶)

همانطوری که ذکر شد این تکرارها و آمدن بخشهایی از یک داستان در بخش دیگر جز تاثیر روایت راویان مختلف چیز دیگری نمی‌تواند باشد. به نظر می‌رسد یک روای پس از آنکه بخشی از یک روایت را فراموش می‌کند برای اصلاح و جبران فراموشی خود از بخش‌های دیگری که به خاطر می‌آورد استفاده می‌کند و داستان را به سرانجامی می‌رساند.

تناقضات شاهنامه: یکی دیگر از مسائلی که به نظر می‌رسد که نتیجه‌ی کار راویان و روایت‌های مختلف باشد، تناقضاتی است که در شاهنامه مشاهده می‌شود. یکی از معروف‌ترین تناقضات شاهنامه تناقضی است که در مورد اسکندر در شاهنامه وجود دارد. نکته‌ی ای که به اثبات این مدعا کمک می‌کند این است که استاد صفا معتقدند فردوسی داستان اسکندر را از شاهنامه ابومنصوری نگرفته است (صفا ۱۳۸۷: ۱۹۹) با این توضیح به نظر می‌رسد تقریباً باید در مورد شفاهی بودن منبع داستان اسکندر تقریباً باید به یقین رسید و در نتیجه تناقضات موجود در مورد اسکندر نتیجه کار راویان و در نهایت تاثیر آنها در شاهنامه است.

نتیجه‌گیری

اگر بخواهیم نتیجه و خلاصه مباحث گفته شده را بیان کنیم باید در خصوص نقش راویان در شاهنامه گفت که تلاش راویان برای ثبت و ضبط و نگهداری داستانهای ملی و تاریخی و اساطیری ایران بر هیچکس پوشیده نیست؛ چه اگر این راویان بودند اصولاً شاهنامه‌ای چه منظوم و چه منثور تهیه نمی‌شد. اینان در کنار فراهم آوردن شاهنامه‌ها یکی از ستون‌های ایجاد حماسه ملی هستند. اما این راویان بنا به دلایلی که به آنها به صورت گذرا اشاره شد موجب ایجاد ایراداتی در شاهنامه نیز شده‌اند که البته این از خصوصیات روایت‌های شفاهی است در نتیجه راوی به عنوان یک عامل انسانی در مواردی موجب ایجاد مشکلات یادشده در حماسه ملی شده است.

کتابنامه

- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸) «مقدمه‌ای بر نقلی در ایران» پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)، سال سوم، شماره چهارم، پیاپی ۱۲.
- ----- (۱۳۸۳) «تاملاتی در مورد منابع و شیوه کار فردوسی» نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۴۷، شماره مسلسل ۱۹۲.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۴)، فرایند تکوین حماسه ایران، تهران، دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- دیویدسن، الگا (۱۳۸۷)، شاعر و پهلوان در شاهنامه، ترجمه فرهاد عطایی، تهران، نشر تاریخ ایران.
- رزمجو، حسین، قلمرو ادبیات حماسی ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ریاحی، محمد امین (۱۳۸۷)، فردوسی، تهران، طرح نو.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۷) شاهنامه، بر اساس چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره.
- قریب، مهدی (۱۳۶۶) «راویان راستان یا راستان راویان در شاهنامه فردوسی»، چپستا، شماره ۴۰.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۷)، حماسه سرایی در ایران، تهران، امیر کبیر.
- ----- (۱۳۷۱) تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارات فردوس.